

جنبشهای اجتماعی و سیاست جهانی

مارک ویلیامز

ترجمه: جمال محمدزاده

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

مقدمه

تغییرات در ساختارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی در دهه گذشته موجب تأمل در مورد ماهیت کنونی و روند آتی سیاستهای جهانی شده است. نظریه پردازی در مورد ماهیت سازمان و رفتار سیاسی نظم دنیای معاصر از اهمیت اساسی برخوردار می‌باشد. دانش مربوط به روابط بین‌الملل در قدیم توسط دیدگاههایی که به سازمان بیش از مرزهای حاکمیت دولتی توجه دارند به چالش کشیده شده‌اند. بدیهی است تأکید بر روی عواملان غیردولتی در روابط بین‌الملل، چیز تازه‌ای نیست، اما دانش بین‌الملل جدید مرزهای گفتمان مسلط دهه ۱۹۶۰ را که در قلمرو آن تحلیلگران به طور جدی تأثیر عواملان غیردولتی را در زمینه وابستگی متقابل مورد بحث قرار می‌دادند وسعت بخشیده است. تأکید بر روی ویژگیها و تأثیر جهانی شدن موجب توجه مجدد به نقش دولت و اصل سازنده حاکمیت شده است. بحث در مورد جهانی شدن از دامنه گسترده‌ای برخوردار است و تأکید بر ارتباط پیوسته دولت و حاکمیت موجب پدید آمدن آثار وسیعی در این مورد شده است. این فصل یکی از جنبه‌های این گفتگو و مجادله را مورد بررسی قرار می‌دهد.

از نظر برخی محققین پارادایم مسلط واقع‌گرا تبیینهای رضایت‌بخش و قانع‌کننده را در مورد سیاستهای جهانی به دست می‌دهد (کرسنر، ۱۹۹۹؛ ولتز، ۲۰۰۰). اما بعضی دیگر از محققین معتقدند که جهانی شدن سیاستهای جهانی به نحو چشمگیری روابط بین‌الملل را دگرگون ساخته است. استدلال می‌شود که در شرایط جهانی شدن اقتدار دولتی و حکومتی نقش‌های پیشین خود را از دست می‌دهند (استرنج، ۱۹۹۷). از این لحاظ روابط قدرت شکننده شده، تحقق وفاق مشکل می‌شود و اشکال جدید دموکراسی با بوق و کرنا اعلام می‌گردد. علیرغم بحث پیرامون زوال دولت، کوچک شدن آن، پایان حاکمیت یا تولد جهان فراحاکمیت، دگرگونیهای اخیر در نظام جهانی توجه تحلیل‌گران را به نقش عواملان غیردولتی در سیاست جهانی معطوف نموده است. در این فضای جدید جهانی توجه ویژه‌ای به نقش جنبش‌های اجتماعی شده است. برای مثال، تحقیقات اخیر واکنشهای جنبشهای اجتماعی را نسبت به جهانی شدن (لینچ، ۱۹۹۸) و دموکراسی و جنبشهای

اجتماعی را مورد تأکید قرار داده‌اند (تایل، ۱۹۹۳). تأثیر جنبش‌های اجتماعی بر شکل‌گیری سیاست از منظر حقوق بشر (اوتو، ۱۹۹۶)، محیط زیست (ویلیامز، ۲۰۰۰) و کار (اوبرین، ۲۰۰۰) نشان داده شده‌اند. تأکید بر روی جامعه مدنی با توجه بیشتر به جنبش‌های اجتماعی توأم بوده است در اوایل دهه ۱۹۹۰ برخی از محققین در مورد ظهور جامعه مدنی جهانی بحث کرده‌اند (لیست، ۱۹۹۲؛ مک دونالد، ۱۹۹۴؛ شاو، ۱۹۹۲) اخیراً این مفهوم مورد بررسی بیشتری قرار گرفته است (توماس، ۱۹۹۸؛ ترنر، ۱۹۹۸؛ کوکس، ۱۹۹۹) و تعامل میان جنبش‌های اجتماعی و جامعه مدنی به عنوان یک موضوع در حال شکل‌گیری می‌باشد (کلارک، فریدمن و هوچستلر، ۱۹۹۸).

این فصل یکی از جنبه‌های سیاست‌های جهانی معاصر را مورد بررسی قرار می‌دهد و از طریق تحریر نقش جنبش‌های اجتماعی در سیاست جهانی بر جهانی شدن تأکید می‌کند. هدف سنجش اهمیت جنبش‌های اجتماعی از طریق بررسی تجربی نقش عاملان گوناگون این جنبش‌ها در تأثیر گذاری بر رویدادهای سیاسی نیست بلکه تا حدودی ارزیابی تکامل فرایندی است که موجب آن جنبش‌های اجتماعی کوشیده‌اند مشارکت را در ارتباط با مسائل منطقه‌ای در روابط بین‌الملل تقویت کنند. به معنای دقیق‌تر، این فصل روندی را که در طی آن تغییرات سیاست جهانی زمینه‌ساز پیدایی فضای سیاسی برای نمایندگان جامعه مدنی، جهت ایفای نقش گسترده‌ای در روابط بین‌الملل شده است، مورد بررسی قرار می‌دهد.

توجه به نقش جنبش‌های اجتماعی پرسش‌های جالبی را پیش روی ما قرار می‌دهد. یک مسئله کلیدی به امکان اتخاذ یک سیاست ملی متعالی از طریق فعالیت در حوزه جامعه مدنی جهانی مربوط می‌شود. این فصل محدوده‌ای را بررسی می‌کند که در آن جهانی شدن به تعهدات خود در قبال یک جامعه مدنی مؤثر عمل می‌کند. در قسمت اول این فصل اجمالاً ویژگی‌های اساسی جنبش‌های اجتماعی را مطرح می‌سازم. بسیاری از تحلیل‌گران گوناگونی جنبش‌های اجتماعی را به رسمیت می‌شناسند اما با بررسی‌های دقیق‌تر و با توجه به معیارهای جنبش‌های اجتماعی تفاوت‌های آشکاری را می‌توان در میان آنها مشاهده نمود. قسمت دوم این فصل شرایط ظهور جنبش‌های اجتماعی را در یک جامعه مدنی جهانی پیشرفته مورد بررسی قرار می‌دهد. قسمت سوم این فصل نیز روندهایی که در طی آن جهانی شدن فضای سیاسی را دگرگون می‌سازد و همچنین پیامدهای این پیشرفت را در فعالیت‌های جنبش‌های اجتماعی مورد کنکاش قرار می‌دهد.

جنبش‌های اجتماعی جهانی

می‌توان استدلال نمود که جنبش‌های اجتماعی جهانی به طور فزاینده در شکل دهی سیاست عمومی ملی و بین‌المللی اهمیت پیدا کرده‌اند. یک مطالعه جدید ارتباط قوی میان جنبش‌ها و سازمان‌های مهم اقتصاد

جهانی را نشان داده است (اوبرین و دیگران، ۲۰۰۰). همچنین یک مطالعه قدیمی‌تر شیوه‌هایی را که در آن جنبش‌های اجتماعی به مثابه نیروهای مهم فراملیتی توسعه و رشد یافته‌اند نشان می‌دهد (کیک و سکینک، ۱۹۹۸). با این همه، نخستین پرسشی که فرد هنگام نوشتن درباره هر جنبش اجتماعی با آن مواجه می‌گردد به وجود جنبش‌های اجتماعی مربوط می‌شود. به چه مفهوم و معنایی می‌توان در مورد جنبش اجتماعی سخن گفت؟ هیچ‌گونه اجتماعی بر سر تعریف آن وجود ندارد، همانگونه که نشان داده خواهد شد، رویکردهای نظری متفاوتی در نوشته‌ها وجود دارد. بنابراین در این قسمت دو دیدگاه رقیب را در تحلیل جنبش‌های اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهیم: گوناگونی جنبش‌های اجتماعی، و ارتباط میان جنبش‌های اجتماعی و سیاست عمومی.

آثار فراوان و متنوعی در مورد جنبش‌های اجتماعی وجود دارد، و تبیین‌های متفاوتی راجع به ترکیب جنبش اجتماعی موجود است. در بررسی‌های اخیر دو رویکرد نظری از سنت‌های متفاوت روشنفکری درباره‌ی رفتار جنبش اجتماعی غالب هستند. در تفکر اجتماعی اروپایی جنبش‌های اجتماعی از جنبه‌ی قدرت دگرگون‌سازیشان مورد توجه قرار می‌گیرند، در حالی که در علوم اجتماعی آمریکایی جنبش‌های اجتماعی بر اساس ویژگی‌های سازمانی‌شان مورد قضاوت قرار می‌گیرند (برلی، ۱۹۹۴: ۴-۱۵۱). در سنت اروپایی تلاش بر اینست که چرایی پدیدآمدن جنبش اجتماعی نشان داده شود، در حالی که در علوم اجتماعی آمریکایی با تکیه بر بسیج منابع، بر چگونگی بسیج جنبش‌های اجتماعی تأکید می‌گردد. سنت اروپایی جنبش‌های اجتماعی را در درون یک زمینه و بافت اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهد، ظهور و افول جنبش‌ها را به تغییر ارزش‌ها و ساختارها در جامعه سرمایه‌داری ربط می‌دهد. نظریه جنبش‌های اجتماعی در این سنت می‌کوشد که مشارکت فردی را در جنبش‌های اجتماعی توضیح دهد. برخی از رویکردها، مانند جامعه‌ی توده‌ای، نظریه‌ی رفتار جمعی و محرومیت نسبی بر تبیین مشارکت جنبشی که در اثر فشارهای ساختی تغییر سریع اجتماعی شکل گرفته‌اند، بوجود آمده‌اند (جنکینز، ۱۹۸۳: ۵۲۸). نظریه‌های بسیج منابع، که در ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت، یک عنصر سازمانی را به دیدگاه‌های پیشین اضافه نمود. این نظریه‌پردازان ابعاد درونی جنبش‌های اجتماعی مانند جمع‌آوری اعانات، تخصص‌های حرفه‌ای، ساختارهای تصمیم‌گیری و تنظیم هدف را مورد بررسی قرار می‌دهند. در این دیدگاه شکل‌گیری و رشد جنبش اجتماعی به وجود افراد یا گروه‌هایی وابسته است که بسیج منابع را بنا به دلایل خاصی سازمان داده و شیوه‌هایی را که در قالب آنها این منابع در جهت تغییر اجتماعی هم‌سو می‌شوند، تعیین می‌نمایند. اخیراً نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند تا عناصری را از هردوی این رویکردها با هم ترکیب کنند (دالتون، ۱۹۹۴؛ پرلی، ۱۹۹۴)، زیرا هیچ‌کدام از این رویکردها به تنهایی تبیین

رضایت بخشی را به دست نمی‌دهند. تحلیل جنبش‌های اجتماعی در زیر با این فرض آغاز می‌گردد که هر دو رویکرد دارای جنبه‌های ایدئولوژیکی و سازمانی مهمی هستند.

فراگیر بودن جنبش‌های اجتماعی و تنوع سازمان‌های آن موجب گردیده است که هرگونه بحثی در مورد جنبش‌های اجتماعی چه به طور عام و چه به طور خاص، در آغاز با نوعی ناهم‌گونی همراه گردد. به عبارت دیگر، جنبش‌های اجتماعی همگون نیستند، حتی ممکن است جهانی شدن نیز تفاوت‌های اساسی درونی و بیرونی آنها را آشکار نسازد. جنبش‌های اجتماعی با یک شکل قالبی منحصر سازمانی منطبق نیستند و از سوی دیگر هر کدام از این جنبش‌های اجتماعی به تنهایی از یکپارچگی درونی منسجمی برخوردار نمی‌باشند. به عبارت دیگر، در تحقیق راجع به فعالیت جنبش‌های اجتماعی، هنگام توصیف یک جنبش همگون ضرورتاً بایستی جانب احتیاط را رعایت کرد. به نظر می‌رسد تعداد زیادی از سازمان‌های جنبش اجتماعی به جای همگونی در سطوح محلی ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی عمل می‌کنند. این امر موجب شده است که برخی از تحلیل‌گران بر علیه کاربرد چنین اصطلاحاتی سخن بگویند، اما من با این بحث رایج موافق هستم که علیرغم شواهد مبتنی بر تنوع، می‌توان گفت که جنبش‌های اجتماعی وجود دارند. به هر حال تحلیل ما باید با آگاهی از این تفاوتها شروع گردد به جای اینکه به قواعد روش‌شناختی مربوط به ایجاد سازمان جنبش اجتماعی نوعی پرداخته شود. بنابراین هرگونه تعریف واحدی از جنبش اجتماعی غیرممکن است. جنبش‌های اجتماعی جهانی از انواع عاملان و فرایندهای اجتماعی گوناگونی تشکیل شده است که در سطوح مختلف در نظام جهانی برای تغییرات بنیادین اجتماعی و سیاسی فعالیت می‌کنند. این ارزیابی که سازمانهای جنبش اجتماعی در شیوه‌های نگرش خود و با تاثیرگذاریشان بر روی ساختارها و رویدادهای اجتماعی ضرورتاً متمرکز هستند بیش از حد ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد. تنوع جنبش‌های اجتماعی به موقعیت جغرافیایی، دست‌یابی به قدرت و پول وابسته است.

از دو طریق می‌توان ناهمگرایی جنبش اجتماعی را درک کرد: نخست، از طریق وسعت و نوع سازمان‌های جنبش اجتماعی؛ دوم، بوسیله روابط بین سازمان‌های جنبش اجتماعی و صاحبان سنتی قدرت. در تحلیل‌های امروزی از جنبش‌های اجتماعی جدید، شکل سازمانی اهمیت بیشتری از شکل سازمان غیرحکومتی دارد.

"NGO" های بزرگ معمولاً بعنوان شاخص ماهیت جهانی جنبش‌های اجتماعی عمل می‌کنند. تحلیل "NGO" ها نسبتاً آسان‌تر از سازمان‌های جنبش اجتماعی است و شکل سازمانی رایج پیشین را نشان می‌دهد. اما جنبش‌های اجتماعی گروه‌های دیگر را نیز از قبیل سازمان‌های جامعه مدنی و سایر سازمان‌های مردمی در بر

می‌گیرند. حتی اگر فرد بخواهد "NGO"ها را مورد توجه قرار دهد، باید این امر را مد نظر داشته باشد که وجود تنوع و ناهمگونی باعث می‌شود که "NGO"های اجتماعی منحصر و مجزا تلقی شوند. گروه‌ها از لحاظ ایدئولوژی، اهداف سیاسی - اجتماعی، ساختارهای سازمانی، روابط با حکومت‌ها و اجتماع تجاری با هم فرق دارند. جنبش‌های اجتماعی جهانی از راه‌های متعددی بر سیاست تأثیر می‌گذارند: نخست، جنبش‌های اجتماعی مستقیماً در شکل‌گیری سیاست ملی و بین‌الملل دخالت دارند. در سطح داخلی، فعالان جنبش اجتماعی در سیاست گروه‌های فشار و گروه‌های ذینفع دخالت داشته و سعی می‌کنند با ورود به مباحث سیاسی برنامه سیاسی داخلی را تحت تأثیر خود قرار دهند. در حالی که هیچگونه ادعای کلی را نمی‌توان در مورد موفقیت چنین فعالیتی اظهار داشت اما به نظر می‌رسد موفقیت آن به باز بودن نسبی نظام سیاسی مربوطه و میزان کثرت‌گرایی آن وابسته است. یعنی نظام بازتر و آزادانه برای فعالیت گروه ذینفع، امکان فعالیت‌های تحمیل‌گری بیشتر، بسیج رسانه‌ها، مبارزات نوشتاری و اقدام مستقیم، همگی روی این نتیجه تأثیر می‌گذارند. در سطح بین‌المللی، گروه‌های جنبش اجتماعی همواره در پی دسترسی بیشتر به سازمان‌های بین‌المللی هستند و با صراحت هر چه تمام‌تر در جهت افزایش مشارکت بیشتر برای آینده خود، مبارزه می‌کنند. این پیشرفت‌ها بر روی ساختارها و فرایندهای حکومت جهانی تأثیر داشته‌اند و استدلال شده است که شکل قدیمی چندجانبه‌گرایی - که صرفاً مبتنی بر مذاکره درون دولتی است - جای خود را به چندجانبه‌گرایی پیچیده داده است که مهمترین ویژگی آن واکنش‌های متفاوت سازمان‌های بین‌المللی نسبت به عواملان جامعه مدنی است (اوبرین و دیگران، ۲۰۰۰: ۵). عواملان جامعه مدنی نقش مهمی را در تحقق سیاست ایفا می‌کنند. اعتقاد بر این است که "NGO"ها برای اجرای قانون بین‌المللی آنقدر اهمیت دارند که در مواقعی که فعالیت "NGO"ها وجود نداشته یا بی‌ثمر است واکنش اجتماعی بین‌المللی احتمالاً ناکافی می‌باشد (استینر والسون، ۱۹۹۶: ۴۵۵).

جنبش‌های اجتماعی و جامعه مدنی جهانی

رشد جنبش‌های اجتماعی روند روبه‌گسترش سازمان جهانی شهروندان سازماندهی شده را در فرایندهای سیاسی فراملیتی منعکس می‌سازد. این اشکال سازمانی در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی رخ می‌دهد. برخی از نویسندگان معتقد هستند که رشد فراملیتی و گسترش و شکوفایی انجمن‌های غیردولتی در داخل محدوده یک کشور نشانگر ظهور جامعه مدنی جهانی است (لیپست، ۱۹۹۲؛ مک دونالد، ۱۹۹۴؛ اوتر، ۱۹۹۶؛ شاو، ۱۹۹۲). ظهور جامعه مدنی جهانی با تغییرات مادی در ساختارهای اقتصادی و سیاسی جامعه جهانی ارتباط دارد. ساختار جنبش‌های اجتماعی معاصر سه مرحله توسعه را به خود دیده است: تغییرات در تکنولوژی اطلاعات (تکنولوژی ارتباطات)، تغییر نظم جهانی (پایان جنگ سرد) و رویارویی با حاکمیت (دولت حداقل، کوچک شدن دولت، خصوصی سازی حکومت جهانی). پیشرفت ارتباطات و تکنولوژی اطلاعات از لحاظ

سیاسی دارای تأثیرات مهمی بوده است همانگونه که عاملان جنبش اجتماعی بهتر می‌توانند ارتباطات خود را در درون سازمان‌ها افزایش دهند و اطلاعات را در اختیار افراد و سازمانها قرار دهند؛ می‌توانند در سراسر کشور نیز سازماندهی شوند و منابع سیاسی را برای اجرای برنامه‌های خود بسیج کنند. اینترنت، فاکس و ایمیل سرعت ارتباطات را تقویت می‌کنند و اطلاعات را با هزینه نسبتاً اندک توزیع می‌نمایند. در گذشته منابع مالی لازم برای توزیع اطلاعات در یک چنین مقیاس گسترده‌ای تحت کنترل دولت‌ها، شرکت‌های خصوصی و رسانه‌ها بود. علاوه بر این، اینترنت مکمل رسانه‌های جمعی است و کانالهای ارتباطی متعددی را که تحت کنترل عاملان گوناگون است ایجاد می‌کنند (بی واسطه) و کنترل نظارتی حکومت مرکزی را محدود می‌نماید. افزون بر این مسافرت هوایی ارزان، جابجایی فیزیکی فعالان جنبش اجتماعی را تسهیل می‌کند. این جریان آزادی اطلاعات منابعی را که جامعه مدنی در اختیار دارد افزایش می‌دهد و با کسب حمایت عمومی و رسانه‌ها، تحمیل‌گری حکومت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، مشکلات و خشونت را برجسته‌تر می‌سازد. می‌توان گفت که قدرت "NGO"ها در بسیج فشار عمومی و مخالفت با سیاست‌های حکومت موجب کاهش اختلاف میان سیاست داخلی و خارجی می‌گردد. برای مثال، فعالان حقوق بشر از طریق فعالیت‌های گردش اطلاعات آسان، هنجارهای فراملیتی را بیشتر گسترش می‌دهند. دانشجویان چینی از تکنولوژی جدید ارتباطاتی در جریان اعتراضات و بعد از کشتار جمعی میدان «تیاآنمن» در سال ۱۹۸۹ برای آگاه نمودن فعالان حقوق بشر در سرتاسر جهان استفاده کردند (ترنر، ۱۹۹۸: ۳۰).

دسترسی به اطلاعات در مورد گذار غیردموکراتیک، برای مثال اقدامات علیه اقلیت‌ها و آزادی بیان، بطور بالقوه محیط بین‌المللی را به وجود می‌آورد که هزینه‌های رفتار غیردموکراتیک در آن بالا می‌باشد، بطوری که حکومت چین بعداً متوجه سرکوب و حشیاانه خود در مورد فعالان دانشجویی در سال ۱۹۸۹ شد. اینترنت نه تنها وسیله انتشار اطلاعات در مورد خشونت‌های پیشین و حال می‌باشد بلکه کانالی نیز برای گزارش در مورد خشونت‌ها و اقدامات انجام شده به شمار می‌رود. گزارش‌های همزمان از رویدادها ممکن است سرعت عمل، واکنش و بسیج را کاملاً افزایش دهد. یک مطالعه اخیر در مورد «زاپاتیست‌ها» نشان داد که چگونه از اینترنت در برانگیختن بسیج سیاسی علیه وضع موجود استفاده شده بود و آلت‌رناتیوهای را پیش روی نهادهای موجود و ساختارهای حکومت قرار دادند (کلپور، ۱۹۹۸).

وضعیت دشوار امنیتی در جریان جنگ سرد موجب شد که قدرت‌های مخالف دموکراسی حاکمیت پیدا کند. پایان جنگ سرد با تأکید مجدد بر دموکراسی در کشورهای صنعتی پیشرفته و بیشتر کشورهای درحال توسعه جهان همراه بود. سازمان‌دهی جنبش اجتماعی از این وضعیت استفاده کرد و توجه خود را به

ویژگی مهم دموکراسی نمایندگی معطوف نمود. بیشتر تحلیل‌گران معتقدند که جنبش‌های اجتماعی جدید دارای برخی ویژگی‌های مشترک هستند. در جنبش اجتماعی جدید تمایل شدید به دموکراتیزه کردن جامعه مدنی و مشارکت بیشتر شهروندان در فرایندهای دموکراتیک یک اصل اساسی محسوب می‌شود. نظریه معاصر بیان می‌کند که جنبش‌های اجتماعی سیاست‌های دموکراتیک را از طریق وجود و شیوه‌های رفتار خود گسترش می‌دهند. آنها در عین کشمکش با دولت به تقویت جامعه مدنی کمک می‌کنند (کوهن و آراتو، ۱۹۹۲). علاوه بر این، فرایند تعامل‌های فراملیتی که بوسیله سازمان‌های جنبش اجتماعی تقویت می‌گردد مبنایی غیرطبقه‌ای را پدید می‌آورد که بر مسائل هویت پیرامونی، ایجاد جریان‌های جدید هویت‌سازی و عمل‌گرایی تاکید می‌کند و با رشد و تقویت سیاست‌های دموکراتیک خارج از حوزه‌های نظام‌های سیاسی موجود به شدت عمل می‌کند. به بیان هابرماس آنها همچون ابزارهای دفاعی علیه نیروهای سیاسی و اقتصادی که در پی "استعمار جهان زندگی" هستند عمل می‌کنند (کوهن و آراتو، ۱۹۹۲: ۴-۴۷۱).

تغییرات جاری و دائمی در ساختارها و کارکردهای اقتصادی و سیاسی جهانی منجر به پیامدهای گسترده برای عاملان اقتصاد جهانی شده است. نتیجه اساسی این تغییرات به نقش در حال تغییر دولت مربوط می‌گردد. مفهوم سنتی حاکمیت در نتیجه گسترش جهانی شدن مالی، تولید و توزیع، تغییر پیدا نمود (ویلیامز، ۱۹۹۶). فرایندهای بین‌المللی کردن اقتصادهای ملی شکل واقعی و بالفعل حاکمیت فراملیتی را پدید می‌آورد. ما شاهد ظهور اجتماعات سیاسی غیرانحصاری در نتیجه زوال مستقیم حاکمیت وابسته در فرایند جهانی شدن هستیم. ظهور جامعه مدنی جهانی مرزهای سیاسی ملی را از میان برمی‌دارد و شکل‌های جدیدی از هویت را پدید می‌آورد. ناسیونالیسم همچنان یکی از مشخصه‌های مهم هویت می‌باشد اما زنان و مردان به طور فزاینده خود را به عنوان بخشی از اجتماع جهانی مبتنی بر هویت‌های دورگه یا چندگانه تلقی می‌کنند. این اشکال جدید هویت - برای مثال زنان، کارگران و پناهندگان - منطقه‌ای، فراملیتی و جهانی هستند. جنبش‌های اجتماعی جهانی با این تغییرات که از طریق ارتباط با جامعه مدنی در مرزهای ملی اتفاق می‌افتد هماهنگی دارند.

جنبش‌های اجتماعی عناصر مهم جامعه مدنی هستند و نمایانگر مسائلی‌اند که در جامعه مدنی مهم تلقی می‌شود ظهور "NGO" ها (و توسعه سایر سازمانهای جنبش اجتماعی) در دهه‌ی ۱۹۸۰ بعنوان بخشی از تناقضات نئولیبرالیسم تلقی گردید (کادیروشاو، ۱۹۹۶). پروژه نئولیبرالیسم همانند روابط بین‌الملل جوامع ملی را تحت تاثیر قرار داده است. نخست، تعدیل ساختاری منجر به کوچک شدن دولت به ویژه از لحاظ توزیع خدمات رفاهی شد. دوم، بخش غیرانتفاعی تلاش نمود نیازهای اساسی خود را مانند آموزش و پرورش و بهداشت در نتیجه ضعف دولت، حداقل در ارائه این گونه خدمات تأمین نماید. سوم، "NGO" ها در واکنش به

بی‌توجهی دولت و تقاضای مردم حمایت و طرفداری خود را نسبت به آنها بیشتر می‌سازند.

ما تاکنون مباحث مثبت را در مورد تاثیر جنبشهای اجتماعی بر روی سیاست جهانی بررسی کرده‌ایم. قبل از ورود به مبحث بعد لازم است برخی انتقادات و دیدگاه‌ها را در مورد جامعه مدنی و نقش جنبش‌های اجتماعی در تغییر سیاست جهانی مورد کنکاش قرار دهیم. برخی از تحلیل‌گران، ساختار جامعه مدنی جهانی را ناکارا می‌دانند. برای مثال، پیترسون (۱۹۹۲) معتقد است که جامعه مدنی جهانی با واقعیت‌گریزناپذیر، مرزهای سرزمینی روبرو است. به عبارت دیگر، نقش عظیم جنبش‌های اجتماعی فراملیتی ضرورتاً نشانه و شاخص زوال دولت نیست. دولت‌ها با گروه‌هایی از شهروندان به سه شیوه متمایز برای سازمانهای فراملیتی همچنان از اهمیت برخوردارند. نخست، برخی از دولت‌ها پیوسته ملت‌های خود را از مشارکت در جنبش‌های اجتماعی از طریق محدودیت فعالیت سیاسی و یا دخالت در بخش "NGO"‌ها باز می‌دارند. اینکه برخی به اصلاح "NGO"‌ها توسط دولت ایجاد شده و یا در مقابل آن احساس مسئولیت کنند، امری غیرعادی نیست. دوم، بدیهی است دولت همچنان جایگاه مسلط اقتدار سیاسی را در جهان معاصر دارد. دولت‌ها ممکن است در تهیه کالا و خدمات ویژه‌ای قصور ورزند، اما سعی می‌کنند وفاداری شهروندان را حفظ کنند، در نتیجه دولت به عنوان شکلی از سازمان سیاسی در شرایط معاصر همچنان بی‌رقیب باقی می‌ماند. بدون شک وفاداری ملی تنها منبع ساخت هویت در نظام بین‌الملل نیست. اگر چه ناسیونالیسم هنوز یکی از اشکال هویت‌سازی است، که عملاً جایگزینی برای آن پیدا نشده است. همانگونه که اوتو (۱۹۹۶) اظهار داشته است، هویت‌سازیهایی فراملیتی چند لایه‌ای در نظام بین‌الملل معاصر "به ندرت محسوس" می‌باشد.

با وجود این، برخی دیگر از صاحب‌نظران سئوالاتی را در مورد ماهیت نمایندگی فعالیت جنبش اجتماعی مطرح ساخته‌اند. بیشتر فعالیت‌های "NGO"‌ها در سطح جهانی تحت تسلط نمایندگان کشورهای صنعتی می‌باشند. بررسی کلارک، فریدمن و هوچستلر (۱۹۹۸) در کنفرانس جهانی سازمان ملل در مورد محیط زیست، حقوق بشر و حقوق زنان، تعدد و برتری "NGO"‌های [کشورهای] شمال را آشکار ساخت. بسیاری از "NGO"‌های قدرتمند در پایتخت‌های کشورهای صنعتی پیشرفته قرار دارند و "NGO"‌های شمالی در مقایسه با "NGO"‌های جنوب از سرمایه مادی و اعتبار بیشتری برخوردار هستند. آنها دارای سرمایه مالی بیشتر، ذخایر دانش گسترده و عمیق‌تر هستند، از حمایت فراساختاری بهتری نیز برخوردارند. همانگونه اسچولت (۲۰۰۰):
 (۲۷۹) به اجمال بیان می‌کند، فعالیت مدنی جهانی بطور نامتجانسی در میان سفید، شمالی، فارغ‌التحصیل دانشگاهی، تحصیلکرده کامپیوتر، اشخاص زمینه دار دیده می‌شود. عدم توازن میان [کشورهای] شمال و جنوب در این واقعیت آشکار نهفته است که کمتر از ۱۵ درصد از "NGO"‌هایی که توسط سازمان ملل به

رسمیت شناخته شده‌اند متعلق به جنوب می‌باشند (کلارسون، ۱۹۹۵: ۱۵۳). علاوه بر این، در حالی که بایستی به نقش ارتباطات الکترونیکی در سهولت فعالیتهای جنبش اجتماعی جهانی اشاره کرد در عین حال باید خاطر نشان نمود که ارتباطات الکترونیکی دارای کارکرد اجتماعی و قدرت شخصی نیز هست. مطابق گزارش برنامه توسعه انسانی سازمان ملل در سال ۱۹۹۹ جهانی شدن با چهره انسانی، اطلاعات کامل قانع کننده‌ای را در مورد شیوه‌هایی که در طی آن تکنولوژی اطلاعات جهان را میان یکپارچگی و انزوا قطب‌بندی می‌کند، به دست می‌دهد (برنامه توسعه انسانی سازمان ملل، ۱۹۹۹: ۵). موقعیت جغرافیایی، درآمد، تحصیلات، سن، جنسیت و زبان تعیین کننده‌های مهم دسترسی به تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات هستند. کوکس (۱۹۸۳: ۱۷۱) اظهار داشته است که هژمونی در جامعه مدنی با میدان دادن به نیروهای جامعه مدنی به منظور فعالیت در سطح جهانی حفظ و تداوم می‌یابد (یا در مقیاس حوزه‌ای که در آن هژمونی غالب است).

این انتقادات از رویکرد جامعه مدنی جهانی و نقش جنبشهای اجتماعی پیشنهاد می‌کند به جای رد کردن رویکردی که در پی بررسی واقعی تغییرات سیاست جهانی است باید در نتیجه‌گیریهای قطعی محتاط بود. زیرا اولاً، بدیهی است که فعالیت جنبش اجتماعی جایگزین دولت نشده است و ظهور جامعه مدنی جهانی موجب بی‌اعتباری ناسیونالیسم نگردیده است. با این حال، شناخت نقش پیوسته دولت و رابطه آن با ناسیونالیسم نباید ما را از تغییراتی که در سیاست جهانی رخ می‌دهد غافل سازد. ثانیاً، آشکار است که فعالیت جنبش اجتماعی هرچند دارای گستره جهانی است، با این وجود، جایگزین منابع بین‌المللی قدرت و ثروت نشده است. رویکرد مادی‌گرایانه به زندگی اجتماعی وجود همیشگی مکانیسمهای قدرت را به رسمیت می‌شناسد و با درک قدرت دگرگون ساز جنبش اجتماعی تناقضی ندارد و وجود روابط قدرت را در شکل‌دهی به این توسعه و پیشرفت‌ها مورد تأکید قرار می‌دهد. انتقادات در مورد پذیرش جنبشهای اجتماعی به جا می‌باشد، اما فرض اینکه همزیستی و تشریک مساعی سازمان جنبش اجتماعی با صاحبان سنتی قدرت که باعث پذیرش نسبی آنها می‌گردد، این نتیجه‌گیری را در ذهن متبادر خواهد ساخت که نوعی از روابط شخصی در آغاز وجود داشته است. سازمانهای جنبش اجتماعی در مقایسه با دولت و سازمانهای بین‌المللی می‌توانند موقعیتهای حمایتی، تضادی یا راهبردی را بپذیرند. به عبارت دیگر آنها روابط گوناگونی با مراکز موجود قدرت دارند.

سیاست های جهانی رقیب: چالش میان مرزهای سنتی سیاسی

در این قسمت من تغییر فضای سیاسی و اینکه چگونه جنبش‌های اجتماعی می‌توانند از آن فضا برای دستیابی به اهداف خود استفاده نمایند را بررسی خواهم کرد. جهانی شدن غالباً به عنوان فرایندی تکنولوژیکی و اقتصادی توصیف می‌شود که در آن توجه اندکی به بعد سیاسی می‌گردد. به بیان دیگر بعد سیاسی مستقیماً ناشی از دگرگونی کارکردی تلقی می‌شود. اما جهانی شدن صرف‌نظر از اینکه یک مسئله

تکنولوژیکی است بطور ذاتی یک فرایند سیاسی هم هست که از ایدئولوژی، انتخاب و اهداف دولت‌ها، شرکت‌های خصوصی و "جامعه بزرگتر" ناشی شده است (کرنی، ۱۹۹۹: ۱۴۹). ما در بطن چالش جهانی شدن با مفاهیم سنتی حاکمیت، وعده آغاز جنبش اجتماعی را مشاهده می‌کنیم. در واقع میزان درک ما از نقش اساسی جنبش‌های اجتماعی در سیاست جهانی به ارزیابی مان از تاثیر جهانی شدن بر حاکمیت و ساختارهای دولت وابسته خواهد بود. از نظر برخی، جهانی شدن در واقع نشانه زوال حاکمیت دولت است. به عقیده بعضی دیگر، دولت همچنان در فهم روابط بین‌الملل از اهمیت اساسی برخوردار است. من آنچه را که هلد و همکارانش (هلد و دیگران، ۱۹۹۹) نظریه‌های فراجهانگرایانه و شک‌گرا نامیده‌اند، رد خواهم کرد و به طور اجمال شیوه‌هایی را که در آن جهانی شدن دچار دگرگونی شده و در حال تغییر نقش دولت و نیز فضای سیاسی می‌باشد مورد بررسی قرار خواهم داد.

جهانی شدن و دولت

نظام دولتی همچنان ابزار مؤثری در سازمان دهی نظام بین‌المللی است اما تغییر مادی و انگاره ساختی منجر به کاهش استقلال همه دولت‌ها (احتمالاً به استثنای ایالات متحده) شده است. دولت‌ها توسط نیروهای بازار و از طریق واگذاری برخی از کارکردهای حکومتی به سازمان‌های جهانی بیشتر در محدودیت قرار گرفته‌اند. فرایند جهانی شدن اقتصادی منجر به تغییر از اقتصادهای ملی گسسته که کنترل زیادی (هر چند نه مطلق) بر اقتصاد خود داشتند، به اقتصادهایی شده است که در آن اقتصادهای ملی به طور فزاینده در خود را به روی نیروهای بازار گشوده، و با آنها وابستگی متقابل اقتصادی دارند. این توسعه در نتیجه تغییر تکنولوژیکی، گسترش انباشت سرمایه و تصمیمات سیاسی اتفاق افتاده است. دولت از طریق سیاستهای آزادسازی و حذف نظارت که در کشورهای صنعتی پیشرفته به صورت داوطلبانه بوده و در کشورهای در حال توسعه تا اندازه‌ای غیر داوطلبانه و از طریق برنامه تعدیل ساختاری اجرا می‌شود و بازیگر مهمی در این فرایند به شمار می‌رود. نوسازی اقتصادی تأثیر اساسی بر منافع دولت داشته است. با توقف رقابت بر سر قلمروهای سرزمینی، علایق دولتها به سوی به حداکثر رساندن عملکردهای اقتصاد ملی و رقابت با سایر کشورها برای سهم بیشتر از تولید جهانی معطوف گردید. دولت‌ها برای تحقق اهداف اقتصادی و افزایش رقابت بین‌المللی خود در صدد هستند اقتصادهای ملی خود را با واقعیت‌های ادراک شده جهانی هماهنگ نمایند. این امر نباید صرفاً سیاست آزادسازی و حذف نظارت تلقی شود زیرا در بردارنده جنبه‌هایی از خودتنظیمی نیز می‌باشد. اما نشانگر این امر نیست که دولت بدون تغییر در توانایی خود، به گفته وایز (۱۹۹۷) از طریق استفاده از ابزارهای جایگزین اهمیت پیدا می‌کند. این نتیجه‌گیری گمراه‌کننده است زیرا نمی‌تواند اهمیت سازماندهی مجدد و اثرات علی

جهانی‌شدن بر روی دولت را برای ما روشن سازد. مشخصه و منافع دولت تغییر پیدا کرده است، و گام در یک رقابت دولتی یا حتی انجمن نیمه تجاری گذاشته است (کرنی، ۱۹۹۷: ۲۵۱).

دولت‌ها در درون بازار جهانی در حال تغییر هستند. گشودن درهای اقتصادهای ملی به روی بازارهای جهانی، آزادسازی و حذف بسیاری از سیاست‌های حمایتی به این معنی است که رقابت میان مؤسسات تولیدی بیش از پیش جهانی شده است. علاوه بر این حذف نظارت‌های سرمایه‌ای منجر به افزایش بی‌سابقه در توسعه و انسجام بازارهای ملی در سراسر جهان شده است. بازارهای مالی جهانی بطور فزاینده استقلال پیدا نموده و از اقتصاد واقعی جدا می‌شوند و تأثیر آنها بر روی اقتصاد جهانی به نحو چشمگیری افزایش یافته است. ظهور بازار مالی جهانی تأثیر ژرفی بر تعامل میان دولت‌ها و بازارها داشته است. اثر بخشی سیاست‌های کلان اقتصادی به طرز چشمگیری در اثر عوامل مهم اقتصادی که شدیداً به فرایندهای بیرونی اقتصاد خرد وابسته هستند کاهش پیدا نموده است. این تحولات همچنین با مکانیزم‌های جدیدی از همکاری میان دولت‌ها همراه بوده است. درک این مسئله که منافع شخصی گاهی می‌بایست به منافع جمعی تبدیل شود، همراه با ظهور مسائل نوین مرتبط با جهانی‌شدن، به پیدایش شکل‌های جدید حکومت جهانی منجر شده است. مشارکت دولت در سازمان‌های بین‌المللی در حال افزایش بوده و دولت‌ها قدرت بیشتری به این مجمع‌ها واگذار نموده‌اند. این امر در قدرت بالای رقابت سازمان تجارت جهانی در مقایسه با سازمان پیشین توافق عمومی تعرفه و تجارت، مشهود است. بنابراین توانایی دولت به کنترل فرایندهای اقتصادی در درون مرزهای خود و تامین خواسته‌های اکثریت شهروندان خویش محدود شده است. دولت‌ها همواره، قلمرو سرزمینی، جریانهای جمعیتی و بیشتر وسایل پنهان اجبار را تحت کنترل خود دارند، اما آن‌ها دارایی‌ها زمانی که پول نوسان داشته، سرمایه فرار بوده و یا کسری موازنه تجاری باعث بیکاری شود. از سودمندی محدودی برخوردار هستند. این تغییرات مادی با توسعه آنچه که می‌توان ایدئولوژی حکومت نامید توأم بوده است. ساختار ایدئولوژیکی نظم جهانی عامل اساسی در نحوه سازماندهی مجدد جهانی‌شدن دولت است. ضرورت حاکمیت اندیشه‌های نئولیبرالیسم در توسعه عملکرد بازار، به بهای کاهش دخالت حکومت ثابت شده است. دولت - رفاهی بعد از جنگ جهانی دوم جای خود را به دولت نئولیبرال داده است که پیامدهای عمیقی بر ماهیت حکومت به همراه داشته است. مفهوم دولت حداقلی، همراه با مفهوم دولت رقابتی منجر به ایجاد وضعیتی شده است که ممکن است این تلقی بوجود آید که منافع دولت‌ها مستلزم حمایت کمتر از شهروندان ملی خود در مقابل منافع سرمایه خارجی می‌باشد (اسچولت، ۲۰۰۰: ۴۳-۱۳۸). به علاوه، حاکمیت، زبان اقتصادهای نئوکلاسیکی و مفهوم دولت حداقلی، بازار را به مثابه یک ایدئولوژی تقویت نموده است. حکومت بر اساس آنچه که می‌توان اقتصادی شدن

سیاست نامید، بطور فزاینده از لحاظ اثر بخشی و کارایی مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد. پرسش در مورد عدالت، انصاف و خیر عمومی در این زمینه کاهش پیدا کرده است (دیویی تاک و هایگوت، ۱۹۹۹).

یک سیاست جدید؟

این مرور کوتاه در مورد تأثیر جهانی شدن بر روی دولت، محدودیت‌های مفاهیم معمول در مورد سیاست که منحصرأ بر دولت - ملت تأکید می‌کنند را بیان می‌دارد. به مفهوم واقعی دولت مرزهای سنتی خود را رها نموده و مجدداً آن را پایه‌ریزی می‌نماید. در یک سطح هنجاری، دولت ضرورت فعالیت سیاسی ساختی را بر اساس مبنای غیر سرزمینی پیشنهاد می‌کند. این امر باعث تغییر در فهم سیاسی می‌گردد. چنین استدلال می‌شود که نظام دولت مدرن مفهومی از سیاست را دربرمی‌گیرد که فعالیت سیاسی را محدود می‌سازد (واکر، ۱۹۸۸). دکترین حاکمیت در ساخت نظام سیاسی اهمیت اساسی دارد که بر تفکیک شدیدی میان سیاست داخلی دولت و سیاست خارجی دولت - ملت استوار است. این فضای سیاسی بر حسب تقابل‌های دوتایی همچون درونی / بیرونی و عمومی / خصوصی درک می‌شود. در نظامی که اقتدار حاکمیت بر پایه قلمرو سرزمینی متمایز و اجتماعات جداگانه قرار دارد مرز مفهومی میان داخل و بین‌الملل ترسیم می‌گردد، که در نتیجه فهم ماهیت و موقعیت سیاست دولت مرکزی را تقویت می‌کند. در پارادایم سنتی اختلاف شدیدی میان سیاست دولتی و سیاست بین‌المللی وجود دارد. اصطلاحات سیاسی و کلیدی همچون اقتدار و مشروعیت بر اساس این تقسیم‌بندی به وجود آمده‌اند. تمام نظام‌های قانونی، دستگاه بوروکراتیک و کنترل وسایل خشونت مبتنی بر پذیرش حاکمیت و استقلال ملی می‌باشند. به علاوه، در سطح داخلی این تقسیم‌بندی درونی / بیرونی با تقسیم‌بندی میان حوزه‌های منفعت عمومی و خصوصی باز تولید می‌شود. این تمایز میان حوزه خصوصی انتخاب فردی و تغییر اقتصادی با حوزه عمومی مشابه که در آن اقدامات حکومتی انجام می‌گیرد، منجر به فهم محدودی از سیاست می‌شود. تقلیل سیاست به فعالیت‌های دولت‌ها و نهادها احتمال فعالیت جنبش اجتماعی را محدود می‌سازد. همانگونه که واکر (۱۹۸۸: ۶۷۸) اظهار داشته است، گفتمان لیبرال از طریق حق حاکمیت دولت درک ویژه و منحصری را از احتمال سیاسی تقویت می‌نماید.

تا چه اندازه ظهور جامعه مدنی و فعالیت‌های جنبش اجتماعی فهم قدیمی از سیاست را تغییر داده است؟ جنبش‌های اجتماعی به این دو چالش، یعنی شکاف واقعی و هنجاری که بواسطه تأثیر جهانی شدن بر دولت پدید آمده‌اند واکنش نشان داده است. این فرایند کامل نبوده و همه فعالیت‌های جنبش اجتماعی نیز ترقی خواهانه نمی‌باشند. با این حال، ما می‌توانیم بحث خود را از شیوه‌های ظهور جامعه مدنی جهانی و توسعه جنبش‌های اجتماعی که امکان تعریف مجدد، عمل سیاسی در نظم جهانی معاصر ارائه می‌دهند، آغاز کنیم.

نخست، همانگونه که واترمن (۱۹۹۴: ۶۶) با توجه به تاثیر جهانی شدن بر سیاست اظهار داشته است، "مفهوم مکان تحت تاثیر فضا بوده، و با این مفهوم حیات و هستی از لحاظ اجتماعی درک می‌گردد تا از طریق قلمرو سرزمینی". آثار موجود در مورد فعالیت‌های گوناگون جنبش‌های اجتماعی فراملیتی نشان می‌دهند که عمل سیاسی در داخل مرزهای ملی، خارج از نهادهای رسمی و در درون حوزه‌های متعدد پدید می‌آید. عمل سیاسی چنین سازمان‌هایی به جای مفاهیم یکسان سیاست مدرنیته مبتنی بر تنوع گفتمانی می‌باشد.

دوم، شناخت بیشتر در مورد وابستگی متقابل بوم شناختی، اطلاعات فزاینده در مورد حقوق بشر، دسترسی گسترده‌تر به رسانه‌ها و تکنولوژی اطلاعات موجب سازماندهی بیشتر مردم بر سر مسائل جهانی می‌شود. در سطح داخلی و محلی گروه‌های متمرکز همواره فعالیت‌های خود را در راستای اهداف جهانی شکل می‌دهند. ماهیت بسیاری از مسائل پیرامونی که باعث بسیج جنبش اجتماعی می‌شود، برای مثال پناهندگان، محیط زیست و حقوق بشر، قهرآ محلی، منطقه‌ای و جهانی است. این فعالیت شهروندی در چالش مستقیم با سازمان سیاسی و اقتصادی نظام جهانی قرار می‌گیرد. در گفتمان سیاسی سنتی گروه‌ها در پی تاثیر گذاری بر سیاست‌های خاص دولت‌ها و موسسات تولیدی بودند. جنبش‌های اجتماعی جدید درصدد "تغییر کلی آگاهی عمومی هستند" (ترنر، ۱۹۸۰: ۳۰) و راهبردهای سیاسی را مطرح می‌سازد که منحصرأ معطوف به دولت نیستند. این امر در برخی از موارد منجر به شکل‌گیری یک ساختار دموکراتیک و غیراقتدارگرایانه می‌شود.

سوم، این فعالیت منجر به بازسازی مفاهیم سیاسی شده‌است و آگاهی سیاسی را در محیط‌های ملی و بین‌المللی تغییر داده است. این پیمان مبتنی بر هویت غیرسرزمینی یک فضای جدید را برای مشارکت سیاسی پدید می‌آورد. بنابراین فرایند جهانی شدن سازنده یک نظام جهانی نوپا است که از اجتماع فراملیتی و جهان وطنی حمایت می‌کند و با شکل‌های سازمان ملی مغایرت دارد و راه حلی برای مسائل جهان معاصر می‌باشد. عمل سیاسی جنبش‌های اجتماعی جدید حاکی از شیوه‌های نوین تفکر در مورد سیاست است. اینکه آیا این فعالیتها توانایی رشد و گسترش اشکال پایدار نمایندگی سیاسی را دارند یا خیر در حال حاضر مشخص نیست. با این حال، شواهد نشان می‌دهد که جنبشهای اجتماعی می‌توانند نقش مهمی را در مشروعیت زدایی گفتمان‌ها ایفا نمایند (لینچ، ۱۹۹۸: ۸-۱۵۱).

نتیجه گیری

این فصل نقش جنبش‌های اجتماعی را در سیاست‌های جهانی مورد بررسی قرار داده است. این فرایند با روی آوردن دانشجویان روابط بین‌الملل به نقش جنبش‌های اجتماعی شروع شد و استدلال شد که این آگاهی فراوان از فعالیت جنبش‌های اجتماعی ناشی از شناخت تأثیر جهانی شدن بر ساختارها و فرایندهای حکومتی

می‌باشد. در حالی که برخی از محققین معتقدند که روابط بین‌الملل معاصر اصولاً بدون تغییر باقی مانده است، استدلالی که اینجا ارائه می‌شود بیانگر اینست که جهانی شدن پیامدهای زیادی برای اقتدار، مشروعیت و نظم در نظام جهانی معاصر به همراه داشته است. یکی از این نتایج اخیر تغییر نقش دولت بوده است. من معتقد نیستم که دولت اهمیت خود را از دست داده است اما این امر نسبتاً تغییر پیدا نموده است و اهداف و راهبردهای جنبش اجتماعی را باید در ارتباط با این تغییرات درک کرد.

فعالیت جنبش‌های اجتماعی واکنش به تغییر مادی و انگاره ساختی است. این جنبش‌ها در نتیجه ضعف دولت و بازار در برآورده ساختن منافع سیاسی و اجتماعی افراد شکل می‌گیرند (لیپست، ۱۹۹۲: ۹-۴۰۷؛ ترنر، ۱۹۹۸: ۲۹). ویژگی در حال تغییر حاکمیت و قدرت زیاد سرمایه، ساختارها را پدید می‌آورد که در آن جنبش‌های اجتماعی فعالیت‌های فراملیتی و جهانی خود را گسترش می‌دهند. به همین ترتیب جهانی شدن الگوهای رفتار سیاسی و ساختار سیاسی قدیمی و دیرینه را از هم گسیخته است. اگر چه مفهوم شهروند جهانی پیشرفت و توسعه رایج را بد جلوه داده است، جنبش‌های اجتماعی اشکال نمایندگی سیاسی را که چندگانه، غیرانحصاری و مخالف وضع موجود می‌باشد، گسترش داده است. فعالیت جنبش اجتماعی مقدم بر تعریف مجدد محدودیت‌ها و امکانات سیاست‌های بنیادی بوده است. این به آن معنی نیست که جنبش‌های اجتماعی ضرورتاً ترقی خواهانه هستند یا راه حلی که بوسیله سازمان‌های جنبش اجتماعی پیشنهاد می‌شود در واقع راه‌حل عملی و صحیح برای مسائلی همچون عدالت اجتماعی و حفظ نظم است. تا اندازه‌ای فعالیت جنبش‌های اجتماعی روابط قدرت و اقتدار موجود را تایید مجدد می‌نماید. اینکه آیا جنبش‌های اجتماعی خاصی نماینده دموکراتیزاسیون متعالی هستند و فعالیت‌های آنها بی‌عدالتی را کاهش می‌دهد یا خیر، یک مسئله تجربی است. گوناگونی جنبش‌های اجتماعی هر گونه نتیجه‌گیری کلی را در مورد تاثیرات و سودمندی آنها (یا در واقع زیان آوری) بر روی سیاست جهانی غیرممکن می‌سازد.

این مطلب برگرفته از یکی از مقالات کتاب:

Kifman, Eleonore and Youngs Gillian (2003). *Globalization: Theory and practice*, continuum, London and Newyork.

تحت عنوان:

Williams marc (2003), *social movments and Global politics*.

می‌باشد.

References

- Carlsson, I. *et al.* (1995) *Our Global Neighborhood*, Oxford, Oxford University Press.
- Cerny, P. (1997) Paradoxes of the competition state: the dynamics of political globalization, *Government and Opposition* 32(2), 251-74.
- (1999) Globalising the political and politicising the global: concluding reflections on international political economy as a vocation, *New Political Economy* 4(1), 147-62.
- Clark, A. M., Friedman E. J. and Hochstetler, K. (1998) The sovereign limits of global civil society: a comparison of "NGO" participation in UN world conferences on the environment, human rights and women, *World Politics* 51(1), 1-35.
- Cleaver, H. M. Jr (1998) The Zapatista effect: the internet and the rise of an alternative political fabric, *Journal of International Affairs* 51(2), 621-40.
- Cohen, J. L. and Arato, A. (1992) *Civil Society and Political Theory*, Cambridge, MA, MIT Press.
- Cox, R. W. (1983), Gramsci, hegemony and international relations: an essay in method, *Millennium* 12(2), 162-75.
- (1999) Civil society at the turn of the millennium: prospects for an alternative world order, *Review of International Studies* 25(1), 3-28.
- Dalton, R. J. (1994) *The Green Rainbow: Environmental Groups in Western Europe*, New Haven and London, Yale University Press.
- Devetak, R. and Higgott, R. (1999) Justice unbound? Globalisation, states and the transformation of the social bond, *International Affairs* 75(3), 483-98.
- Held, D., McGrew, A., Goldblatt, D. and Perraton, J. (1999) *Global Transformations*, Cambridge, Polity Press.
- Jenkins, J. C. (1983) Resource mobilisation theory and the study of social movements, *Annual Review of Sociology* 9, 527-53.
- Keck, M. and Sikkink, K. (1998) *Activists beyond Borders: Advocacy Networks in International Politics*, Ithaca, Cornell University Press.
- Krasner, S. (1999) *Sovereignty: Organised Hypocrisy*, Princeton, Princeton University Press.
- Lipschutz, R. D. (1992) Reconstructing world politics: the emergence of global civil society, *Millennium* 21(3), 389-420.
- Lynch, C. (1998) Social movements and the problem of globalization, *Alternatives* 23(2), 149-73.
- Macdonald, L. (1994) Globalising civil society: interpreting international "NGO"s in Central America, *Millennium* 23(2), 267-86.
- O'Brien, R. (2000) Labour and IPE: rediscovering human agency in R. Palan (ed.), *Global Political Economy: Contemporary Theories*, London, Routledge, pp. 89-99.
- O'Brien, R., Goetz, A. M., Scholte, J. A. and Williams, M. (2000) *Contesting Global Governance: Multilateral Economic Institutions and Global Social Movements*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Otto, D. (1996), No "NGO"vernmental organizations in the United Nations system: the emerging role of international civil society, *Human Rights Quarterly* 18(1), 107-41.
- Peterson, M. J. (1992) Transnational activity, international society and world politics, *Millennium* 21(3), 371-89.
- Quadir, F. and Shaw, T. M. (1996) Relations between non- and inter-governmental organizations: comparing the United Nations system and the World Bank, paper presented to the ISA Conference, San Diego, USA, 16-20 April.
- Scholte, J. A. (2000) *Globalization: A Critical Introduction*, London, Macmillan.
- Shaw, M. (1992) Global society and global responsibility: the theoretical, historical and political limits of international society, *Millennium* 21(3), 421-34.
- Steiner, H. J. and Alston, P. (1996) *International Human Rights in Context*, Oxford, Clarendon Press.
- Strange, S. (1997) *The Retreat of the State*, Cambridge,

Cambridge University Press. Thiele, L. P. (1993) Making democracy safe for the world: social movements and global politics, *Alternatives* 18(3), 273-305. Thomas, G. D. (1998) Civil society: historical uses versus global context, *International Politics* 35(2), 49-64. Turner, S. (1998) Global civil society, anarchy and governance: assessing an emerging paradigm, *Journal of Peace Research* 35(1), 25-42. UNDP (1999) *Globalization with a Human Face: Human Development Report*, New York, Oxford University Press. Walker, R. B. J. (1988) Social movements/world politics, *Millennium* 23(3), 669-700. Waltz, K. N. (2000) Structural realism after the Cold War, *International Security* 25(1), 5-41. Waterman, P. (1994) Globalisation, civil society, solidarity (Part I), *Transnational Associations* 46(2), 66-85. Weiss, L. (1997) Globalization and the myth of the powerless state, *New Left Review* 225, 3-27. Williams, M. (1996) Rethinking sovereignty in G. Youngs and E. Kofman (eds), *Globalization: Theory and Practice*, 1st edn, London, Pinter, pp. 109-22. — (2000) The World Bank, the World Trade Organisation and the environmental social movement in R. A. Higgott, G. R. D. Underbill and A. S. Bieler (eds), *Non-State Actors and Authority in the Global System*, London, Routledge, pp. 241-55. Yearley, S. (1994), *Social movements and environmental change* in M. Redclift and T. Benton (eds), *Social Theory and the Global Environment*, London, Routledge, pp. 150-68.

